

ژورنال «بینهایت» — شماره ۲

تقویم معلق
روز جر کنویس تقویم‌ها ماه نوبت‌های جابه‌جا سال تعلیق ممتد ساعت بیست‌ویکم پیش از رسیدن

خبر فوری: تمدید موقتِ فردا

اداره‌ی کل تقویم اعلام کرد «فردا» تا اطلاع ثانوی در حالت تعلیق و پیش‌نویس می‌ماند. سخنگو گفت همه‌چیز طبق برنامه پیش می‌رود، فقط برنامه هنوز قطعی نشده است. شهروندان می‌توانند وعده‌ها را در حالت نیمه‌امید نگه دارند و تصمیم‌های بزرگ را در کشوی «بهنودی» بگذارند. او تأکید کرد فردا دیر نمرسد؛ فقط مقصد برای جلوگیری از ازدحام کمی عقب‌تر تنظیم شده است. منابع غیررسمی هم خبر دادند امروز دوباره با موفقیت تکرار شد.

تعداد صفحات: بینهایت
آدرس: از اعماق همین‌جا؛ ماکاندوی ایرانی

شهر در حال انتظار: جغرافیای مردم نیمه‌راه

در سال‌هایی که تورم، بیکاری و تحقیرِ ملی، زندگی روزمره را به اتاقِ انتظاری بزرگ تبدیل کرده بود، بسیاری از آلمانی ها فکر می‌کردند فقط دارند «یک راه حل قاطع» را امتحان می‌کنند؛ نه این‌که جهان را تا مرزِ نابودی پیش ببرند. این گزارش، قصه همان سال‌هاست؛ سال‌هایی که در آن، ترس، خستگی و تعلیق، آرام‌آرام جای فکرِ انتقادی را گرفت.



یک قرن قبل از جنگ جهانی سوم

در سالن‌های بلندِ فرودگاه‌ها، آدم‌ها یاد می‌گیرند چگونه با یک بلیتِ عقب‌افتاده، ساعت‌ها کنارِ پنجره بنشینند و به باندی خیره شوند که هیچ هواپیمایی از آن برنمی‌خیزد. وقت می‌گذرد، هوا تاریک و روشن می‌شود، شماره‌ی پروازها روی تابلو عوض می‌شود، اما یک ردیف ثابت می‌ماند؛ «تأخیر تا اطلاع ثانوی».

ما سال‌هاست نسخه‌ای بزرگ‌تر از همین صحنه را در مقیاس یک کشور، یک قاره، گاهی یک جهان (به مانند دوره کرونا) تجربه می‌کنیم؛ اما این تجربه، پیش از ما، سهم مردمِ دیگری هم بوده است. حدود یک قرن پیش، در قلبِ اروپا، کشوری بود که بعد از پایان جنگ جهانی اول، شکستِ نظامی، قراردادهای تحقیرآمیز و غرامت‌های سنگین، ناگهان خود را در وضعیتی یافت که نه جنگ بود و نه صلح؛ یک «موقتِ طولانی» که هیچ‌کس نمی‌دانست تا کی ادامه دارد. مردم آلمان، مردمی که بعدها نام‌شان در کتاب‌های تاریخ کنار جنگ جهانی دوم و حکومت نازی ثبت شد، اول از همه با همین حس معلق بودن زندگی کردند؛ مانند در شهری که آینده‌اش معلوم نیست، کار کردن در اقتصادی که فردای پولش معلوم نیست، بچه بزرگ کردن در جامعه‌ای که افقش زیر ابرهای شکست و تحقیر گمر شده است. در سال‌های ۱۹۲۰، تورم به جایی رسید که بعضی‌ها برای خرید نان، اسکناس را با سید به نانوایی می‌بردند. حقوق که صبح می‌گرفتی، تا غروب نصف می‌شد. رکوردهای عجیب ثبت شده؛ قیمت‌ها در حدّ ساعت بالا می‌رفتند، نه در حدّ ماه. این‌ها در کتاب‌ها ممکن است فقط یک نمودار اقتصادی به‌نظر برسند؛ اما در زندگیِ آدم‌ها، به معنای چیزی ساده و ترسناک بود:

«**من نمی‌دانم فردا می‌توانم نان بخرم یا نه.**» این جمله، اگر هر روز تکرار شود، همان چیزی ست که روح یک جامعه را آرام‌آرام می‌ساید. بعد، موج بیکاری رسید. کارخانه‌ها تعطیل شدند، صف‌ها جلوی ادارات کار و مراکز کمک دولتی هر روز طولانی‌تر شد. یک نسلِ کامل، جوانی‌اش را در صفِ کار و صفِ وعده‌ها گذراند. آن‌ها نه در میدان جنگ کشته شدند، نه در جشن پیروزی رقصیدند؛ در صف، پیر شدند. این قسمتِ تاریخ، معمولاً از زاویه‌ی رهبران، قراردادها و ارتش‌ها روایت می‌شود، اما اگر کمی زاویه را پایین بیاوریم، می‌بینیم قبل از آن‌که توپ‌ها شلیک شوند و تانک‌ها به حرکت درآیند، یک چیز دیگر شروع شده بود:

سال‌ها زندگی در بلا تکلیفی، ترس از فردا و خستگی از صبر.

این گزارش داستان هیتلر نیست؛ داستان مردمی است که در صف نان، کار و «بهبود اوضاع» ایستادند و ناگهان دیدند در صف جنگ قرار گرفته‌اند. بیشترشان نه ایدئولوژی می‌خواندند و نه رؤیای جهان‌گشایی داشتند؛ فقط احساس می‌کردند این وضعیت نمی‌تواند ادامه پیدا کند. در چنین فضایی، شعارهای ساده و وعده‌های قاطع خطرناک اما جذاب شدند؛ وعده پایان تحقیر، بازگشت نظم و افتخار. در این شماره، جنگ جهانی دوم را از زاویه آدم‌های عادی می‌بینیم؛ از معلمی که حقوقش بی‌ارزش می‌شود، کارگری که در صف کار رد می‌شود و مادری که از آینده فرزندش مطمئن نیست. مسیری را دنبال می‌کنیم که از تورم افسارگسیخته ۱۹۲۳ و بیکاری دهه ۳۰ آغاز شد و به جایی رسید که پاسخ‌های رادیکال عادی به نظر آمدند. شاید این فقط یک روایت تاریخی نباشد؛ هشداری آرام برای هر جامعه‌ای که مردمش مدت‌هاست در صف انتظار ایستاده‌اند، جایی که «معجزه‌های خطرناک» اغلب از دل انتظارات طولانی بیرون می‌آیند.

رونق بازار آموزش « ثروتمند شدن در بحران »

گزارش‌های میدانی از شبکه‌های اجتماعی نشان می‌دهد که صنعت نوظهور «آموزش ثروت در شرایط آشوب» با رشدی خیره‌کننده مواجه شده است. در این بازار پرجنب‌وجوش، مدرسانی که خود را «مربیان فرصت‌های توری» معرفی می‌کنند، دوره‌هایی فشرده برای آموزش هنر کسب درآمد از نوسانات دلار، طلا و سایر شاخص‌های بی‌قرار برگزار می‌کنند. سرفصل‌های محبوب شامل «ثروتمند شدن پیش از آنکه قیمت‌ها دوباره بالا بروند»، «تشخیص لحظه‌ی مناسب برای خرید اضطراری»، و «چگونه در پنج گام ساده از هر بحرانی یک منبع درآمد بسازیم» است. با این حال، برخی اقتصاددانان محتاط هشدار داده‌اند که در بسیاری از این کلاس‌ها، تنها دارایی‌ای که واقعا افزایش می‌یابد «درآمد مدرس دوره» است. منابع غیررسمی همچنین گزارش داده‌اند که تقاضا برای مدرکِ جدید «کارشناس رسمی پیش بینیِ فردا» به شکل بی‌سابقه‌ای افزایش یافته، هرچند هنوز مشخص نیست آیا فردا با این پیش‌بینی‌ها هماهنگ خواهد بود یا خیر.

بینهایت

دوره دوم: «ا سال تأخیرهای طولانی»

سخن‌گو مرکز پایش گذرگاه‌ها در بیانیه‌ای اعلام کرد:

تنگه تحت کنترل است و عبور کشتی‌ها طبق روال ادامه دارد. تنها تغییر، افزایش خفیف اضطراب در جریان آب است که در حوزهٔ مأموریت ما نیست. مردم نگران نباشند؛ فشار صرفاً پدیده‌ای فنی است و اگر جایی ترک بردارد، ابتدا موج‌ها آن را حس می‌کنند نه ساکنان ساحل. قطعی هم بیشتر سوغاتی مسیرهاست، نه یک پدیده جغرافیایی. تنگه باز است و جریان برقرار؛ اگر جایی دورتر بوی کمبود می‌آید، شاید از عطری باشد که فراوانی هنگام عبور از گذرگاه‌های باریک بر جامی‌گذارد.»

ضمیمه: «آینه هر مرز»

چرا آلمان پیش از جنگ جهانی دوم

در شمارهٔ دوم هفته‌نامهٔ «بینهایت»، انتخاب آلمان پیش از جنگ یک موضوع تاریخی صرف نیست؛ بلکه آینه‌ای است برای فهمِ خودمان در آینهٔ مردمی که پیش تر این مسیر را رفته‌اند. ما به دنبال درک سازوکاری هستیم که جامعه را از بلا تکلیفی به بی‌حسی، عادت و در نهایت به سقوط می‌کشاند.

«بینهایت» در هفته‌نامه‌ی اول، با زبانی استعاری و سورئال، ریشه‌های اجتماعی انزواء، انتظار و خستگی جمعی را نشان داد؛ در هفته‌نامه‌ی دوم اما، تصمیم گرفتیم این تصویر را بر بسترِ تاریخ واقعی بنا کنیم. چرا؟

چون تجربه‌ی آلمان دهه‌ی ۱۹۳۰ به ما می‌گوید خطرات واقعی، همیشه با فریاد

آغاز نمی‌شوند؛ با توقف حرکت، با خاموشی آرام، با منتظر ماندن، به یکباره خودنمایی می‌کنند. ما معتقدیم مفهوم «انتظار جمعی» - این حس خاموش اما فراگیر که «فعلاً کاری نمی‌شود کرد» - می‌تواند بزرگ‌ترین آسیب را به بافت اجتماعی و اقتصادی وارد کند. اگر بدشانس باشیم، همان‌طور که در آلمان آن دوره رخ داد، انفعال می‌تواند راه را برای بحران‌هایی باز کند که بازگشت از آن‌ها وحشتناک دشوار است. اما «بینهایت» نه در مقام هشداردهنده‌ی صرف است و نه در جایگاه قاضی یک ملت تاریخی. هدف ما روشن است: فهمیدن مکانیسم‌ها، نه مقصر یافتن.

ما در گفت‌وگو با جامعه‌ی خاکستری، با صنعتگران، کارآفرینان، محتواسازان، و رسانه‌های مستقل سخن می‌گوییم. با کسانی که امروز «حاملان واقعی حرکت» هستند، ما در برابر هیچ ساختار داخلی نمی‌ایستیم، و به بازی‌های بیرونی نیز دل نمی‌بندیم. نه فریب روایت‌های آن سوی مرز را می‌خوریم، و نه چشم بسته مسیرهایی را که به فرسایش هویت جمعی منتهی می‌شوند می‌پذیریم. تمرکز «بینهایت» بر آلمان پیش از جنگ جهانی دوم، از این باور می‌آید که:

بحران‌ها فقط زمانی فاجعه می‌شوند که جامعه از حرکت بایستد. انتظار منفعلانه، همیشه به نفع گروه‌هایی است که دوست دارند به‌جای مردم تصمیم بگیرند. انزوای اجتماعی و خاموشی، سرمایه‌ی هویت جمعی را می‌فرساید. هر جامعه‌ای تنها زمانی حفظ می‌شود که بخش‌های کوچکِ فعال آن زنده بمانند و ادامه دهند.

در هفته‌نامه‌ی اول گفتیم: فضای مجازی و فعالیت اقتصادی، نباید خاموش شوند. چون خاموشی، میدان را خالی می‌کند، و میدان خالی را همیشه کسی پُر می‌کند - گاهی کسی که جامعه هرگز او را انتخاب نکرده است. در هفته‌نامه‌ی دوم

ادامه می‌دهیم : تاریخ، چراغی برای عبور است؛ نه موزه‌ای برای تماش.

ما می‌دانیم این روزگار پیچیده است. می‌دانیم رشته‌ها به‌طور عجیبی به‌هم وابسته‌اند. اما از یک واقعیت هم گریزی نیست: جامعه‌ای که منتظر «دستی برآمده از بیرون» برای حل مشکلاتش بماند، دیر یا زود میدان را از دست می‌دهد. «بینهایت» بر این باور است که: تغییر، نه با هیاهو که با تداوم ساخته می‌شود. نه با انزواء که با گفت‌وگو. نه با سکوت، که با تولید، نوشتن، ساختن، اندیشیدن و حرکت - حتی کوچک، حتی محدود.

ما نمی‌خواهیم چرخه‌ی کهنه‌ای تکرار شود که در آن، رسانه‌ها و روایت‌ها به جای آگاهی، فقط «تعلیق و انتظار» را تکریر می‌کنند. هدف ما پاره کردن همین چرخه است: چرخه‌ای که جامعه را میان ترس، صبر پشمر، و خاموشی نگه می‌دارد. جامعه‌ای که آگاه شود، که حرکت کند، که تولید کند، که درباره‌ی خودش حرف بزند، به سمت آینده‌ای پایدارتر و سازنده‌تر می‌رود - نه ناگهان، بلکه به تدریج؛ همان‌طور که سقوط تدریجی است، رهایی هم تدریجی است. به همین دلیل است که ما آلمان دهه‌ی ۳۰ را برگزیدیم: نه برای مقایسه، نه برای داوری؛ بلکه برای اینکه به امروز خود نگاه کنیم - با چشمانی باز، ذهنی آموخته، و اراده‌ای که به خاموشی تن ندهد.

#«بینهایت» ادامه می‌دهد.

و همه‌ی کسانی که امروز صدا می‌سازند، تولید می‌کنند، می‌نویسند و می‌اندیشند، بخشی از همین ادامه‌اند.



کشف ناگهانی انبارهای پنهان ۲۰۷ پس از جهش قیمت

در پی دو برابر شدن بهای پتئو ۲۰۷ در هفته‌ی جاری، خودروسازان کشور در حرکتی هم‌زمان و تحسین‌برانگیز، از آغاز «فروش ویژه» این محصول خبر دادند؛ اقدامی که بسیاری آن را یکی از شگفتی‌های زنجیره‌ی تأمین در دوران معاصر دانسته‌اند. این در حالی است که تا همین چندی پیش، روایت رسمی بر کمبود قطعات، محدودیت عرضه و دشواری تولید استوار بود و شهروندان با این تصور زندگی می‌کردند که ۲۰۷ موجودی کمیاب، افسانه‌ای و نزدیک به حیات وحش در حال انقراض است. اکنون اما کارشناسان در حال بررسی این پدیده‌اند که چگونه هم‌زمان با اوج‌گیری قیمت، منابع تازه‌ای از خودرو از اعماق انبار‌ها، پارکینگ‌ها یا شاید از بُعدی موازی کشف شده است. برخی ناظران بازار، این رخداد را نمونه‌ای موفق از «شکوفایی ناگهانی» عرضه در اقلیم افزایش قیمت» توصیف کرده‌اند و هشدار داده‌اند که در صورت تداومِ این الگو، ممکن است در آینده هر کالایی فقط زمانی پیدا شود که به اندازه‌ی کافی گران شده باشد. هنوز مشخص نیست کمبودِ پیشین دقیقاً برطرف شده یا صرفاً قیمت به نقطه‌ای رسیده که کالا تصمیم گرفته خود را نشان دهد.

مختصات معلق

عرض جغرافیایی: بین آمدن و نرسیدن

طول جغرافیایی: واهرو شماره پنج

ارتفاع از سطح امید: نوسانی

وضعیت: در حال انتظار برای پایداری موقت

امید، وارد فاز پیش‌فروش شد:

شرکت «آینده‌سازان فردا» از آغاز پیش‌فروش امیدهای نیمه‌بلندمدت خبر داد. تحویل خوش‌بینی‌ها ۳۶ ماهه بوده و در صورتِ تغییر شرایط، امکان جایگزینی با «صوری تقسیتی» وجود دارد.

گوشی‌ها به حالت پرواز در آمدند:

پس از انتشار وعده‌های جدید، گزارش‌ها حاکی از آن است که گوشه‌های جمعی، بدون اطلاع قبلی، از سر‌ها جدا شده و در آسمان «آگرها» به پرواز درآمد‌ه‌اند. مقامات تأکید کردند جای نگرانی نیست؛ گوش‌ها هر زمان واقعیتی مشاهده‌کنند، باز خواهند گشت.

کلمات سنگین، مشمول عوارض شدند

طبق مصوبه‌ی تازه، استفاده از واژه‌هایی مانند **مسئولیت، پاسخ‌گویی و شفافیت**، مستلزم پرداخت عوارض معنایی است. شهروندان تشویق شده‌اند از مترادف‌های سبک‌تر و کم‌هزینه‌تر استفاده‌کنند.

باران، به‌دلیل ناهماهنگی اداری نبارید

منابع مطلع اعلام کردند ابرها فرم مربوط به «درخواست ریزش» را با خودآبِ آبی پرنکرده بودند، به همین دلیل سامانه‌ی بارش آن را نپذیرفته است. بررسی پرونده در کمیسیونِ تبخیر ادامه دارد.

حافظه‌ی جمعی، به تعمیرگاه رفت

در پی بروز اختلال در یادآوری برخی وقایع نزدیک، اعلام شد «حافظه‌ی جمعی» برای سرویس دوره‌ای به تعمیرگاه منتقل شده است. مسئولان وعده دادند پس از تعویض چند قطعه‌ی تاریخی، عملکرد آن به حالتِ «دلخواه» باز خواهد گشت.

طوفان توییتری مردی که همیشه دنیا را تا مرز فروپاشی می‌برد

در تازه‌ترین پرده از نمایش همیشگی «تهدید پیش از صبحانه»، یکی از چهره‌های مشهور آن‌سوی اقیانوس، بار دیگر با لحنی آمیخته به هشدار، خشم و اعتنادیهٔ نفسی در حد تنظیم آب‌وهوای سیاره، اعلام کرده است که اگر جهان مطابق میلش پیش نرود، مجموعه ای از اقدام‌های بسیار شدید، بسیار بزرگ و البته بسیار تاریخی» در راه خواهد بود. این اظهارات، که مانند همیشه بدون جزئیات روشن، برنامه‌ی عملی و نسبت مشخصی با واقعیت مطرح شد، بار دیگر افکار عمومی را میان دو احتمال معلق گذاشته است: آیا با یک تصمیمِ مهم مواجهیم یا فقط با نسخه‌ای تازه از همان هنرِ دیرینه‌ی «ایجاد رعب قسطنی»؟ برخی تحلیلگران روابط بین‌الملل بر این باورند که این مدل گفتار، بیش از آن‌که بخواهد رخدادی واقعی را توضیح دهد، برای زنده نگه داشتن ابرِ دائمی اضطراب طراحی شده است؛ ابّری که باید همیشه بالای سرِ رقبا، رسانه‌ها و حتی هواداران باقی بماند. در این میان، کارشناسان هشدار داده‌اند که تکرار تهدیدهای بی سرانجام، در نهایت ممکن است به پدیده‌ای منجر شود که در ادبیات سیاسی از آن با عنوان «استهلاکِ ترس» یاد می‌شود؛ یعنی لحظه‌ای که مخاطب، حتی در برابر هشدار واقعی هم فقط شانه بالا می‌اندازد و می‌گوید: «باز شروع شد».

بازگشت معجزه آسا آب به تالاب‌های تشنه

در تحولی غیرمنتظره، گزارش‌ها حاکی از آن است که مجموعه‌ای از تالاب‌های سال‌ها خشکیده‌ی کشور، ناگهان به سطح «پُرآبی نمادین» رسیده‌اند. کارشناسان می‌گویند حق‌آبه‌هایی که سال‌ها در راهروهای تصمیم‌گیری گم شده بود، این‌بار با سرعتی مثال‌زدنی پیدا شده و یک‌جا به حساب طبیعت واریز شده است. به گفته‌ی منابع آگاه، این اتفاق درست در زمانی رخ داده که کشور همچنان درگیر خشکسالی گسترده است، اما «تصویر هوایی آب» به‌شکل محسوسِی بهبود یافته است. برخی تحلیلگرانِ «جنگل در سایه» معتقدند که این پُرآبی ناگهانی، بیش از آن‌که یک تحولِ هیدرولوژیک باشد، یک «رویداد روایتی» است؛ به‌ویژه آن‌که سطح آب، دقیقاً تا جایی بالا آمده که در قاپِ دوربین‌ها اطمینان‌بخش به‌نظر برسد. در عین حال، عده‌ای از متخصصانِ بدبین هشدار داده‌اند که اگر این روند ادامه یابد، ممکن است روزی برسد که تالاب‌ها روی کاغذ غرق آب باشند و در واقعیت، همچنان در جست‌وجوی یک جرعه باران.

تقویم معلق
 روز جر کنویس تقویم‌ها
 ماه نوبت‌های جابه‌جا
 سال تعلیق ممتد
 ساعت بیست‌ویکم پیش‌آزر سیدن

خبر فوری : تمدید موقتِ فردا

اداره‌ی کل تقویم اعلام کرد «فردا» تا اطلاع ثانوی در حالت تعلیق و پیش‌نویس می‌ماند. سخنگو گفت همه‌چیز طبق برنامه پیش می‌رود، فقط برنامه هنوز قطعی نشده است. شهروندان می‌توانند وعده‌ها را در حالت نیمه‌امید نگه دارند و تصمیم‌های بزرگ را در کشوی «به‌زودی» بگذارند. او تأکید کرد فردا دیر نمی‌رسد؛ فقط مقصد برای جلوگیری از ازدحام کمی عقب‌تر تنظیم شده است. منابع غیررسمی هم خبر دادند امروز دوباره با موفقیت تکرار شد.

صحنه‌نهایت

دوره دوم: «ا سال تأخیرهای طولانی»

ضمیمه: «آینه هر مز»

تعداد صفحات: بینهایت آدرس: از اعماق همین‌جا؛ ماکاندویِ ایرانی

وقتی «ساده» جذاب شد

(تاریخ و امروز در یک آینه سیال)

زمستان ۱۹۳۱ بود؛ «هانس بائر»، معلم دبستانی در درسدن، در راه بازگشت به خانه، زیر لب اعداد را با هم جمع می‌زد. عادت داشت حساب کند: اجاره خانه، ذغال برای بخاری، کفش تازه برای پسرش، و نان هفته‌ی آینده. اما مدتی بود که جمع این اعداد دیگر به نتیجه‌ای منطقی نمی رسید. هر بار که محاسبه می‌کرد، حاصل جمع از قیمت یک قرص نان در نانوائی سر خیابان هم کمتر می‌شد. چند ساعت پیش، در دفتر مدرسه، مدیر با لحن رسمی و خسته اعلام کرده بود که حقوق ماه آینده‌ی معلمان «موقتاً» یک‌سوم کاهش می‌یابد. کلمه‌ی «موقت» در آن سال‌ها زیاد شنیده می‌شد؛ تقریباً برای هر تصمیمی، دولت جمهوری وایمار مدام وعده می‌داد که بحران‌ها موقتی‌اند، تورم موقتی است، بیکاری موقتی است، و حتی تحقیر ناشی از معاهده‌ی ورسای هم روزی «با اصلاحات اقتصادی» جبران خواهد شد. اما برای هانس بائر، که هر روز در کلاس درس از کودکان می‌خواست جدول ضرب را حفظ کنند، جهان بیرون از مدرسه دیگر قابل محاسبه نبود. آلمان آن سال‌ها کشوری بود که روی کاغذ هنوز یکی از پیشرفته‌ترین جوامع اروپا محسوب می‌شد؛ دانشگاه‌های معتبر، صنایع قدرتمند، و سنتی طولانی در فلسفه و علم. اما در خیابان‌ها تصویر دیگری دیده می‌شد: صف‌های طولانی بیکاران، مغازه‌هایی که هر هفته قیمت ها را عوض می‌کردند، و مردانی که با لباس‌های کهنه در میدان‌های شهر روزنامه می‌فروختند. رکود بزرگ جهانی در سال ۱۹۲۹ اقتصاد آلمان را مثل موجی سهمگین در هم کوبیده بود. تا سال ۱۹۳۲ نزدیک به شش میلیون نفر بیکار بودند؛ عددی که برای کشوری با آن جمعیت، تقریباً به معنای فلج شدن جامعه بود. دولت‌های ائتلافی یکی پس از دیگری سقوط می‌کردند. در برلین، سیاستمداران ساعت‌ها درباره بودجه، بدهی‌های خارجی و توازن مالی بحث می‌کردند، اما در خیابان‌ها مردم فقط یک چیز می‌خواستند: ثبات.



معماری اغوا: هنر تبلیغات در آلمان نازی و مهندسی ذهن جمعی

نویسنده: آنا لوتیزه هافمن جزئیات ضبط: « این مقاله در تحریریهٔ تخصصی «بینهایت» در فرانکفورت، در شبی آرام کنار رود ماین، مستقیماً برای انتشار در همین هفته‌نامه نوشته شده است.»

قدرت‌گیری حزب ناسیونال‌سوسیالیست در آلمان نتیجه هم‌زمانی شکست و تحقیر پس از جنگ جهانی اول، بی‌ثباتی جمهوری وایمار، تورم ۱۹۲۳ و بیکاری گسترده پس از رکود بزرگ ۱۹۲۹ بود؛ شرایطی که جامعه‌ای خسته را آماده پذیرش پیام‌های ساده، قاطع و احساسی کرد. در چنین فضایی، تبلیغات نازی به ابزاری برای ساختن واقعیت بدل شد. یوزف گوبلز با تأسیس وزارت «وشنگری عمومی و تبلیغات» رسانه‌ها، هنر و آموزش را متمرکز کرد و با تکرار پیام‌های کوتاه و عاطفی، روایت‌های ساده را در ذهن عمومی تثبیت نمود. هم‌زمان هیتلر که به قدرت تصویر و نمایش آگاه بود، در تبلیغات نه صرفاً سیاستمدار بلکه چهره‌ای اسطوره‌ای تصویر شد. سینما، معماری و آیین‌های جمعی نیز این تصویر را تقویت کردند؛ فیلم‌هایی چون «پروزی اراده» و «المپیا»، معماری عظیم آلبرت اشپیر در گردهمایی‌های نورنبرگ و سرودها و مارش‌های حزبی، سیاست را به نمایشی باشکوه بدل کردند که در آن فرد در عظمت جمع و دولت حل می‌شد.

اجتماعی: آیین پیاده‌روی شبانه با سهمیه روغن

گزارش‌ها از شکل‌گیری یک سنت تازه در حاشیه شهر حکایت دارد؛ جماعتی از بیکاران هر شب پس از فروکش کردن ترافیک امید، به پیاده روی‌های طولانی در خیابان‌ها می‌پردازند. برگزارکنندگان می‌گویند این حرکت نه اعتراض است و نه ورزش؛ بلکه نوعی گردش تأملی در اقتصاد روزمره محسوب می‌شود. در پایان مسیر، به شرکت‌کنندگان مقادیر محدودی روغن سرخ‌کردنی قاچاق به‌صورت رایگان اهدا می‌شود؛ حرکتی که به گفته توزیع‌کنندگان، با هدف «حمایت از توان سرخ‌کردن آینده» انجام می‌گیرد. با این حال مسئولان این برنامه تأکید کرده‌اند شرکت کنندگان باید به ظرفیت مجاز حمل روغن توجه داشته باشند، زیرا تجربه نشان داده حمل بیش از حد می‌تواند باعث لغزش ناگهانی واقعیت شود. یکی از شرکت‌کنندگان که بطری نیمه‌پر را با احتیاط در کوله‌اش می‌گذاشت گفت: «ما فقط قدم می‌زنیم؛ اگر هم چیزی سرخ شود، معمولاً همان امید دیروز است.

در بخش پایانی این آیین نوظهور، شرکت‌کنندگان معمولاً برای دقایقی در میدان‌های کم‌نور توقف می‌کنند و به صدای یکنواخت گوش می سپارند. ناظران محلی می‌گویند این کمیّ جمعی، مهم‌ترین بخش برنامه است، زیرا در همین لحظه‌هاست که هر کس می‌تواند فاصله میان جیب خود و ویرین‌ها را با دقتی علمی اندازه‌گیری کند.

سخن‌گو مرکز پایش گذرگاه‌ها در بیانیه‌ای اعلام کرد:

تنگه تحت کنترل است و عبور کشتی‌ها طبق روال ادامه دارد. تنها تغییر، افزایش خفیف اضطراب در جریان آب است که در حوزه مأموریت ما نیست. مردم نگران نباشند؛ فشار صرفاً پدیده‌ای فنی است و اگر جایی ترک بردارد، ابتدا موج‌ها آن را حس می‌کنند نه ساکنان ساحل. قحطی هم بیشتر سوغاتی مسیر هاست، نه یک پدیده جغرافیایی. تنگه باز اسیت و جریان برقرار؛ اگر جایی دورتر بوی کمبود می‌آید، شاید از عطری باشد که فراوانی هنگام عبور از گذرگاه‌های باریک برجامی‌گذارد.»

کدپستی: جایی میان دیروز و فردا



هانس در راه خانه از کنار دیواری گذشت که روی آن پوستر تازه‌ای چسبانده بودند. پوستر ساده بود: پس‌زمینه‌ای روشن، پرچمی که در باد حرکت می‌کرد، و جمله‌ای کوتاه با حروف درشت: «کار. نان. آلمان دوباره قدرتمند». هانس چند لحظه ایستاد. نه برنامه اقتصادی در پوستر بود، نه توضیحی درباره مالیات و تجارت خارجی. فقط سه کلمه. اما همین سه کلمه چیزی را در ذهن او آرام می‌کرد؛ مثل وقتی که در یک اتاق شلوغ ناگهان صدای کسی واضح و مستقیم شنیده می‌شود. او نه عضو حزبی بود و نه علاقه‌ای به سیاست داشت. بیشتر وقتش را میان کتاب‌های تاریخ و دفترهای مشق کودکان می‌گذراند. اما در آن لحظه، برای نخستین بار حس کرد شاید این گروه تازه‌صدا، پاسخ‌هایی دارد که دیگران ندارند. آن شب سر میز شام، وقتی همسرش درباره کم شدن حقوق پرسید، هانس با تردید گفت: «شاید باید به کسانی که قول تغییر سریع می‌دهند فرصت بدهیم. شاید وقتش رسیده یکی بیایند و این آشفتگی را تمام کنند.» او نمی‌دانست که همین جمله، همان جمله‌ای است که هزاران نفر دیگر در شهرهای مختلف آلمان در همان شب‌ها تکرار می‌کنند.

تاریخ‌دانان معتقدند صعود نازی‌ها فقط نتیجهی خشونت و تبلیغات نبود؛ بلکه از خستگی مردم نسبت به پیچیدگی هم ناشی می‌شد. سیاستمداران وایمار با زبان پیچیده حرف می‌زدند، اما مردم فقط می‌خواستند بدانند چرا زندگی سخت تر شده است. نازی‌ها با ساده‌سازی مشکلات و ارائهی دشمن و راحل مشخص، توانستند حمایت جلب کنند. در دوران بحران، ذهن خسته به روایت‌های ساده و قاطع جذب می‌شود؛ حتی اگر آن روایت‌ها خطرناک و نادرست باشند. اگر امروز به آن سال‌ها نگاه کنیم، می‌پرسیم چگونه جامعه‌ای با آن سطح از فرهنگ، شعارهای ساده را پذیرفت. اما این سؤال اغلب از فاصله‌ای امن پرسیده می‌شود. میل به «پاسخ‌های ساده» هنوز وجود دارد؛ فقط ابزارهایش عوض شده است. آن زمان رادیو و پوسترها پیام‌های کوتاه را پخش می‌کردند، امروز شبکه‌های اجتماعی و ویدئوهای کوتاه همین نقش را دارند. در حالی که جهان هر روز پیچیده‌تر می‌شود، روایت‌های ساده همچنان جذاب‌اند—اما تاریخ نشان می‌دهد این سادگی همیشه بی‌خطر نیست.

چند سال بعد، هانس بائر از پنجره کلاس به رژه سربازان جوان نگاه می‌کرد و دانش‌آموزانش با هیجان درباره آن حرف می‌زدند. او نمی‌دانست دقیقاً از چه لحظه‌ای همه‌چیز تغییر کرد؛ شاید از همان زمانی که باور کرد پاسخ‌های ساده می‌توانند مشکلات بزرگ را حل کنند. تاریخ اغلب با تصمیم‌های بزرگ آغاز نمی‌شود، بلکه با لحظه‌هایی شروع می‌شود که جامعه پیچیدگی جهان را نادیده می‌گیرد. مهم‌ترین درس شاید این باشد: وقتی برای مسائل بسیار پیچیده پاسخ‌های بیش از حد ساده ارائه می‌شود، باید محتاط بود.



هنری: بازیگران بی‌طرف صحنه

گروهی از هنرمندان فعال در حوزه «صحنه‌های مبهم» این روزها توجه ناظران سیاسی را جلب کرده‌اند؛ هنرمندانی که با مهارت نقشی هم‌طرف و هیچ‌طرف را هم‌زمان بازی می‌کنند و تشخیص موضع واقعی‌شان را دشوار کرده‌اند. در همین راستا، یک «ستاد مطالعات خارجی برای وضوح مواضع» طی بیانیه‌ای محترمانه پیشنهاد کرده است این عزیزان مدتی سکوت کنند تا احزاب فرصت داشته باشند بفهمند دقیقاً باید از آن‌ها تشکر کنند یا علیه‌شان بیانیه بدهند. در این بیانیه آمده است: «این‌گونه نمی‌شود؛ سیاست هم حرمت دارد. دست‌کم بگذارید بدانیم شما در کدام پرده نمایش ایستاده‌اید.» در پاسخ، یکی از هنرمندان نام‌آشنا در حاشیه‌ی افتتاحیه‌ی فیلم تازه‌اش گفت: «ما اصولاً طرف هنر هستیم.» کارشناسان پس از بررسی این جمله اعلام کردند این موضع، از نظر فنی، همچنان در منطقه‌ی مه آلود تفسیرپذیر قرار دارد.

سر‌تیتیر خبر‌ها:

تورم، رکوردِ دویدن را شکست:



مرکز ثبت رکوردهای اقتصادی اعلام کرد «تورم» موفق شده فاصله‌ی خود با دستمزدها را در زمانی‌ی‌سابقه افزایش دهد. داوران این مسابقه تأکید کردند دستمزدها همچنان در حال گرم کردن هستند.

واقعیت، برای چند ساعت قطع شد:

گزارش‌ها حاکی از آن است که واقعیت، به دلیل فشار بیش از حد روایت‌ها، دچار قطعی موقت شد. کارشناسان توصیه کردند شهروندان تا وصل شدن مجدد، از «برداشتِ شخصی» استفاده کنند.

وجدان عمومی

به مرخصی رفت:

بر اساس گزارش‌ها، وجدان عمومی پس از سال‌ها فعالیت بی‌وقفه، درخواستِ مرخصی استحقاقی داده و فعلاً در مکانی نامعلوم به استراحت مشغول است. جایگزین موقت آن، «ی‌تفاوتی اداری» معرفی شده است.

حقیقت، برای امنیت بیشتر استتار کرد:

گفته می‌شود حقیقت در اقدامی احتیاطی، لباس «ابهام» به تن کرده تا در فضای شلوغ روایت‌ها کمتر جلب توجه کند. کارشناسان می‌گویند تشخیص آن در این وضعیت، نیازمند عینک مخصوص است.

ورزشی: حماسه‌ی پیروزی بر خویشتن در خاک غریب

کاروان تیم ملی، در آستانه‌ی جام جهانی 2026، با استراتژی «انزوای قهرمانانه» وارد اردو شد. پس از آنکه تمامی تیم‌های دنیا به دلایل «نامعلوم» (که احتمالاً ناشی از ترس روبرویی با تاکتیک‌های پیچیده‌ی ما بود) از بازی تدارکاتی سر باز زدند، کادر فنی در اقدامی نبوغ‌آمیز، تیم را به دو دسته‌ی «الف» (امیدواران) و «ب» (واقع‌گرایان) تقسیم کرد. این دیدار حماسی که در ورزشگاه سوت‌و‌کور «کمپ تنهایی» برگزار شد، با نتیجه‌ی درخشان ۱۰-۰ به نفع تیم «الف» به پایان رسید. تک گل بازی را بازیکنی به ثمر رساند که در گزارش نهایی، هویتش «مصلحت جمعی» اعلام شده است. جیانی اینفانتینو، رئیس فیفا، در پیامی تلگرافی ضمن ابراز شگفتی از این مدل جدید رقابت گفت: «این بهترین شکل فوتبال فراگیر است؛ وقتی کسی با شما بازی نمی‌کند، خودتان با خودتان بازی کنید! این‌گونه احتمال باخت به صفر می‌رسد و روح فوتبال در امنیت باقی می‌ماند.» مدیران تیم هم در حالی که چمدان‌های خالی را برای آوردن جام جهانی بسته‌اند، تأکید کردند: «ما فقط به قصد فتح قله می‌رویم؛ اگر قله‌ای هم نباشد، خودمان یک تپه می‌سازیم و نامش را قله می‌گذاریم.



ژورنال «بینهایت» — شماره ۱ **خبر فوری: نقل قول زمانه: اتم‌ها نجوا می‌کنند**

تقویم در حال محو شدن

روز نامعلوم از ماه فراموشی

سال عبور پادها

ساعت بیست و ششم بعداز ظهر

تعداد صفحات: بینهایت **آدرس: از اعماق همین‌جا؛ ماکاندوی ایرانی**



خستگی جمعی، تصمیم‌های خطرناک

وقتی آدم‌ها فقط می‌خواهند «این‌همه بلا تکلیفی» تمام شود

یک شب پاییزی در سال ۱۹۳۲، «ایلزه»، همسر هانس بائر، چراغ آشپزخانه را دیرتر از همیشه خاموش کرد. روی میز، سه پاکت باز نشده در کنار هم قرار داشت:

یکی از اداره برق که هشدار می‌داد در صورت عدم پرداخت تا پایان ماه، برق قطع خواهد شد. یکی از صاحبخانه که «با تأسف» یادآوری می‌کرد اجاره سه ماه عقب افتاده است. و سومی، برگه‌ی رأی انتخابات پیشرو بود؛ همان کاغذی که جمهوری وایمار با آن نفس می‌کشید.

ایلزه مدت‌ها بود که به سیاست علاقه‌ای نداشت. در سال‌های پس از جنگ جهانی اول، با هانس درباره دموکراسی، آزادی مطبوعات و دولت پارلمانی بحث کرده بود. اما حالا، بعد از سال‌ها نوسان، سقوط دولت‌ها، تغییر کابینه‌ها و وعده‌هایی که هرگز به سفره‌ی آن‌ها نرسیده بود، اخبار سیاسی برایش به همه‌ملای دور تبدیل شده بود. او برگه رأی را برداشت، زیر لب گفت: «فقط کاش یکی بیاید که این‌همه بلا تکلیفی را تمام کند.» این جمله، ساده و روزمره، در واقع خلاصه‌ی حال و هوای یک ملت بود.

آلمان اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ فقط گرفتار بحران اقتصادی نبود؛ گرفتار چیزی عمیق‌تر بود: فرسودگی جمعی.

از پایان جنگ جهانی اول تا آن زمان، مردم این کشور موج‌های متوالی بحران را تجربه کرده بودند:

- شکست نظامی و فروپاشی امپراتوری قیصری.
- انقلاب و درگیری‌های خیابانی میان نیروهای چپ و راست.
- تورم افسارگسیخته ۱۹۲۳ که پس‌انداز یک عمر را در عرض چند هفته بی‌ارزش کرد. دوره ای کوتاه از ثبات نسبی؛ و سپس سقوط دوباره در گرداب رکود بزرگ و بیکاری گسترده. هر موج تازه‌ی بحران، لایه‌ای دیگر از انرژی روانی جامعه را می‌سایید.

رسانه‌ها در سال‌های خستگی؛ مسئولیت ما در میانه‌ی بحران

در روزگاری که جامعه خسته است، اقتصاد شکننده است و اعتماد عمومی به آسانی ترک برمی‌دارد، رسانه‌ها و تولیدکنندگان محتوا صرفاً روایتگر نیستند؛ آن‌ها شکل‌دهنده‌ی فضا هستند. هر تیتَر، هر تصویر، هر ویدئو می‌تواند امید بسازد یا اضطراب تزریق کند. در چنین شرایطی، بی‌دقتی رسانه‌ای تنها یک خطای حرفه‌ای نیست؛ می‌تواند به موجی از بی‌اعتمادی و رفتارهای هیجانی در بازار و جامعه منجر شود. وظیفه‌ی نخست ما دقت و مسئولیت‌پذیری است. انتشار خبر بدون راستی‌آزمایی، بزرگ‌نمایی بحران‌ها برای جذب توجه، یا بازی با احساسات جمعی شاید در کوتاه‌مدت بازدید بیاورد، اما در بلندمدت سرمایه ی اجتماعی و اقتصادی را فرسوده می‌کند. اقتصاد، پیش از آن‌که با عددها فروپاشد، با «روایت‌های ناامیدکننده‌ی بی‌درپی» فرو می‌ریزد.

در حوزه‌ی بازاریابی دیجیتال نیز مسئولیت ما دوچندان است. بازاریابی آگاهانه یعنی نه فریب، نه ایجاد نیاز کاذب، نه سوار شدن بر موج ترس. در دوره‌ی رکود یا التهاب، برندها باید پیام ثبات، شفافیت و هم‌دلی منتقل کنند. تولیدکنندگان محتوا باید به کسب‌وکارها کمک کنند اعتماد بسازند، نه اینکه صرفاً با تکنیک‌های هیجانی فروش کوتاه‌مدت را بالا ببرند. رسانه‌ی حرفه‌ای می‌تواند به گردش سالم اقتصاد کمک کند؛ با معرفی فرصت‌های واقعی، آموزش سواد مالی، حمایت از کارآفرینی و روایت تجربه‌های موفق. دیجیتال مارکتینگ اگر اخلاقمدار و مبتنی بر ارزش باشد، موتور حفظ اشتغال و جلوگیری از توقف بازار است. اما اگر صرفاً به دنبال عدد و کلیک باشد، می‌تواند به بی‌اعتمادی و فرسایش بیشتر دامن بزند. امروز وظیفه‌ی ما روشن است: نه خاموشی، نه هیجان‌زدگی؛ نه سیاه‌نمایی، نه وعده‌های توخالی.

ما باید آگاهانه تولید کنیم، مسئولانه بازاریابی کنیم و با روایت‌های دقیق و امیدبخش، از فروپاشی روانی پیش از فروپاشی اقتصادی جلوگیری کنیم. زیرا در نهایت، اقتصاد فقط با پول نمی‌چرخد؛ با اعتماد می‌چرخد.

بینهایت

(آغاز هزارتوی تنهایی)

فصل سنگین حقیقت؛ اعلامیه سخنگوی فتح ماکاندو

در دهکدهٔ فتح‌شدهٔ ماکاندو، سخنگو اعلام کرد: «فرمان اعدام کسانی که اقتصاد ما را فاسد کردند صادر شده است. برای حفظ نظم ابدی، پس از مرگ دهانشان را با سیمان می‌بندیم تا روح ناپاکشان نتواند پرواز کند؛ زیرا هر چیز سبک‌بال ممکن است در غبار فراموشی گم شود یا بر باد ناپایداری برقصد.

مختصات وهمی

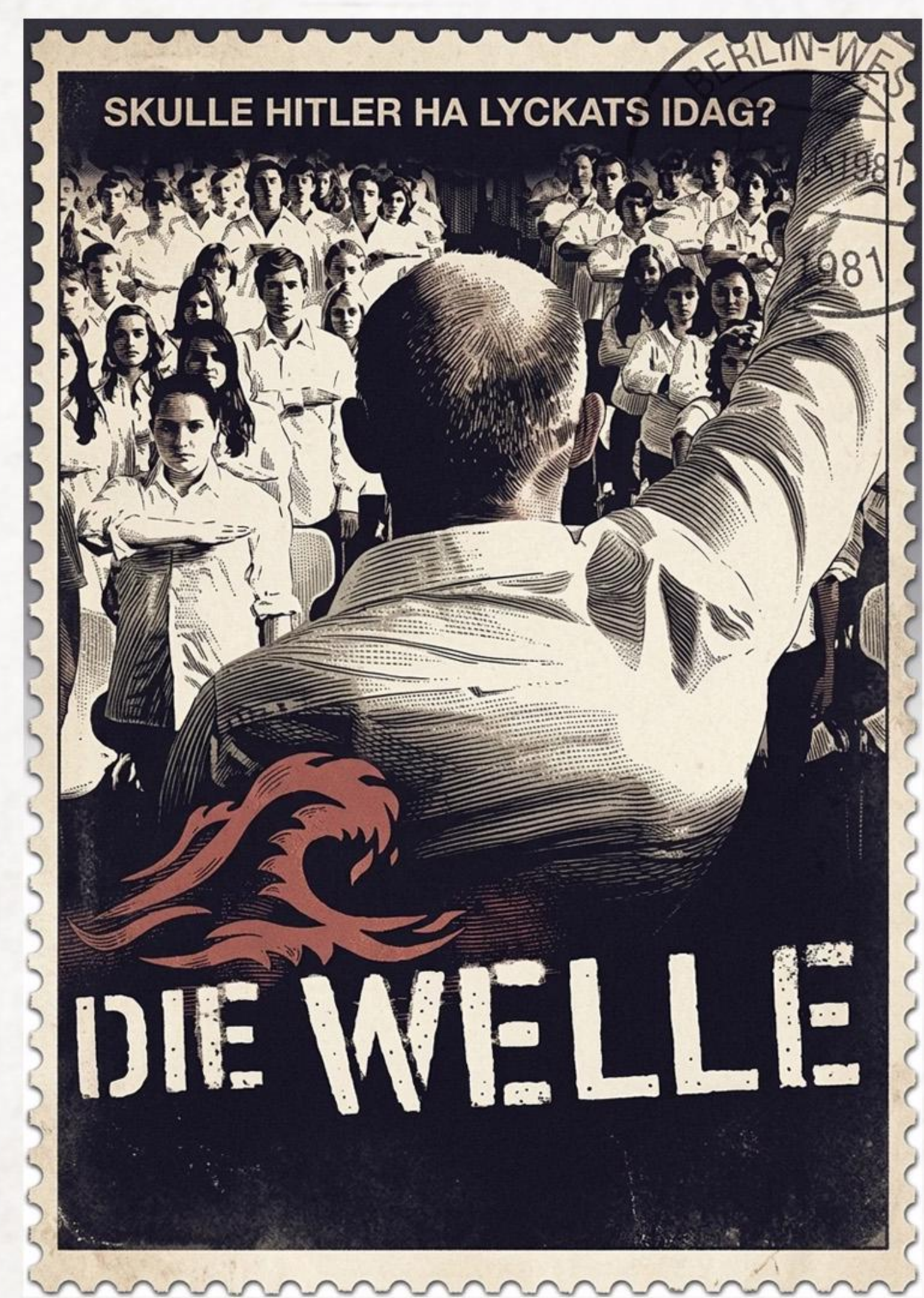
عرض جغرافیایی هیچ کجا

طول جغرافیایی همین نزدیکی‌ها

ارتفاع از سطح انتظار: نامشخص

کدپستی: جایی میان دیروز و فردا

ضمیمه: «آینه بغداد»



پیشنهاد فیلم سینمایی بینهایت:

Die Welle 2008 ∞

فیلم: «موج» (محصول ۲۰۰۸، به‌کارگردانی دنیس گانزل)

در این فیلم، یک معلم دبیرستان برای توضیح مفهوم حکومت اقتدارگرا، آزمایشی ساده را در کلاس آغاز می‌کند؛ آزمایشی که قرار است صرفاً یک تمرین آموزشی باشد. اما خیلی زود، حس تعلق، هیجان جمعی و نیاز به نظم، دانش آموزان را به سمت اطلاعاتی ناخواسته و رفتارهایی خطرناک سوق می‌دهد. آنچه ابتدا بازی به نظر می‌رسد، به واقعیتی جدی‌ونگران‌کننده تبدیل می‌شود.

«موج» یادآوری می‌کند که خستگی، سر‌درگمی و میل به قطعیت می‌تواند جامعه‌ای عادی را به سمت تصمیم‌هایی سوق دهد که پیامدهایش دیر فهمیده می‌شود. دیدن این فیلم را به مدیران، سیاست‌گذاران و روشنفکرانی پیشنهاد می‌کنیم که می‌خواهند بدانند چگونه یک جمع خسته، تنها با چند شعار ساده و حس همبستگی ظاهری، می‌تواند مسیر خطرناکی را انتخاب کند؛ مسیری که آغازش آرام است و پایانش پرهزینه.

ساعت‌ها اعتصاب کردند

انجمن ساعت‌های دیواری اعلام کرد عقربه‌ها در اعتراض به «چرخیدن‌های بی‌نتیجه»، از حرکت ایستاده‌اند. مذاکرات برای افزایش معنایِ زمان ادامه دارد.

اتحادیه‌ی سازمان ملل، جلسه را به دلیل کمبود عقل جمعی تعطیل کرد

در نشستِ اضطراریِ رهبرانِ جهان، پس از چند ساعت بحث، مشخص شد «عقلِ جمعی» به جلسه دعوت نشده است. نشست تا زمانِ یافتنِ آن به تعویق افتاد.

لبخند، کمیاب شد

بازار لبخند در روزهای اخیر با کمبودِ عرضه مواجه شده است. کارشناسان توصیه می‌کنند شهروندان تا بازگشتِ ثبات، از لبخندهایِ قدیمیِ خود نگهداری کنند.

شایعه‌ها از واقعیت جلو زدند

در رقابتی نفس‌گیر، شایعه‌ها موفق شدند چندین کیلومتر از واقعیت جلو بزنند. داوران اعلام کردند واقعیت هنوز در حالِ پوشیدنِ کفش‌هایش است.

ژورنال «بینهایت» — شماره ۱ **خبر فوری: نقل قول زمانه: اتم‌ها نجوا می‌کنند**

تقویم در حال محو شدن

روز نامعلوم از ماه فراموشی

سال عبور بادها

ساعت بیست و ششم بعداز ظهر

تعداد صفحات: بینهایت
آدرس: از اعماق همین‌جا؛ ماکاندوی ایرانی

ضمیمه: «آینه بغداد»

وقتی رسانه‌ها به طبل تبدیل شدند

چگونه تکرار و احساس، جای واقعیت را می‌گیرند

در سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۹۳۰، «یوهان کِستلر» روزنامه‌نگاری بود که سال‌ها در تحریریه‌ی کوچک یک روزنامه محلی کار می‌کرد. او همیشه به همکاری‌اش می‌گفت که روزنامه باید آینه باشد، نه طبل؛ آینه‌ای که وضع واقعی جامعه را نشان بدهد، نه طبل یک جناح که فقط چیزی را که خودش می‌خواهد تکرار کند. اما در آن سال‌ها، آلمان در جهتی می‌رفت که آینه بودن دیگر ارزش نداشت؛ مردم از دیدن تصویر واقعی خسته بودند. تیری، بحران و بی‌ثباتی آن‌قدر طولانی شده بود که مردم ترجیح می‌دادند خبری بشنوند که «امید بدهد»؛ حتی اگر دقیق نباشد. یوهان این را وقتی فهمید که یک روز سر د زمستانی سر دیبر بخش سیاسی با لحنی طنز آلود گفت: «خواننده‌ها از حقیقت خسته شده‌اند. چیزی بنویس که حالشان را بهتر کند.» همان روز، یکی از احزاب ناسیونال‌سوسیالیست در میدان مرکزی تجمعی برگزار کرد. سخنران پشت تریبون، با صدایی که در بلندگو پیچید، از «وطن‌های جهانی علیه ملت» گفت؛ از اینکه دشمنان خارجی کشور را به زانو درآورده‌اند و دولت‌های ناتوان کاری جز عذرخواهی بلد نیستند. جمله‌ها دقیق نبودند، آمارها غلط بودند، اما هزاران نفر با اشتیاق گوش می‌دادند. یوهان، وسط جمعیت، دفتر چلش را باز کرده بود اما نمی‌توانست از این صحنه چیزی بنویسد که واقعیت را نقض نکند و در عین حال مورد توجه خوانندگان قرار بگیرد. مردم دیگر دنبال جزئیات نبودند؛ دنبال تصویری بودند که اضطرابشان را کم کند. آن شب در تحریریه، سر دیبر گفت: «این سخنرانی را می‌نویسی یا نه؟» و وقتی یوهان گفت آمارهای ارائه‌شده غلط است، سر دیبر بی‌حوصله پاسخ داد: «چه اهمیتی دارد؟ مردم این حرف‌ها را دوست دارند. تکرارش کن.» برای نخستین‌بار، یوهان فهمید که رسانه‌ها در حال تبدیل شدن به طبل‌اند—طبل‌هایی که صدای یک روایت واحد را تکرار می‌کنند تا هر چیز دیگر را خاموش کنند. قدرت رسانه در آن سال‌ها نه در تحلیل، بلکه در ریتم بود؛ ریتم تکرار. نازی‌ها خوب فهمیده بودند که ذهن خسته، وقتی جمله‌ای را بارها می‌شنود، آن را «طبیعی» و «همیشگی» تصور می‌کند.

تکرار، آرام‌آرام منطق را کنار می‌زند و جای آن را حس اطمینان پر می‌کند. روزنامه‌های

بینهایت

(آغاز هزارتوی تنهایی)

فصل سنگین حقیقت؛ اعلامیه سخنگوی فتح ماکاندو

در دهکدهٔ فتح‌شدهٔ ماکاندو، سخنگو اعلام کرد: «فرمان اعدام کسانی که اقتصاد ما را فاسد کردند صادر شده است. برای حفظ نظم ابدی، پس از مرگ دهانشان را با سیمان می‌بندیم تا روح ناپاکشان نتواند پرواز کند؛ زیرا هر چیز سبک‌بال ممکن است در غبار فراموشی گم شود یا بر باد ناپایداری برقصد.

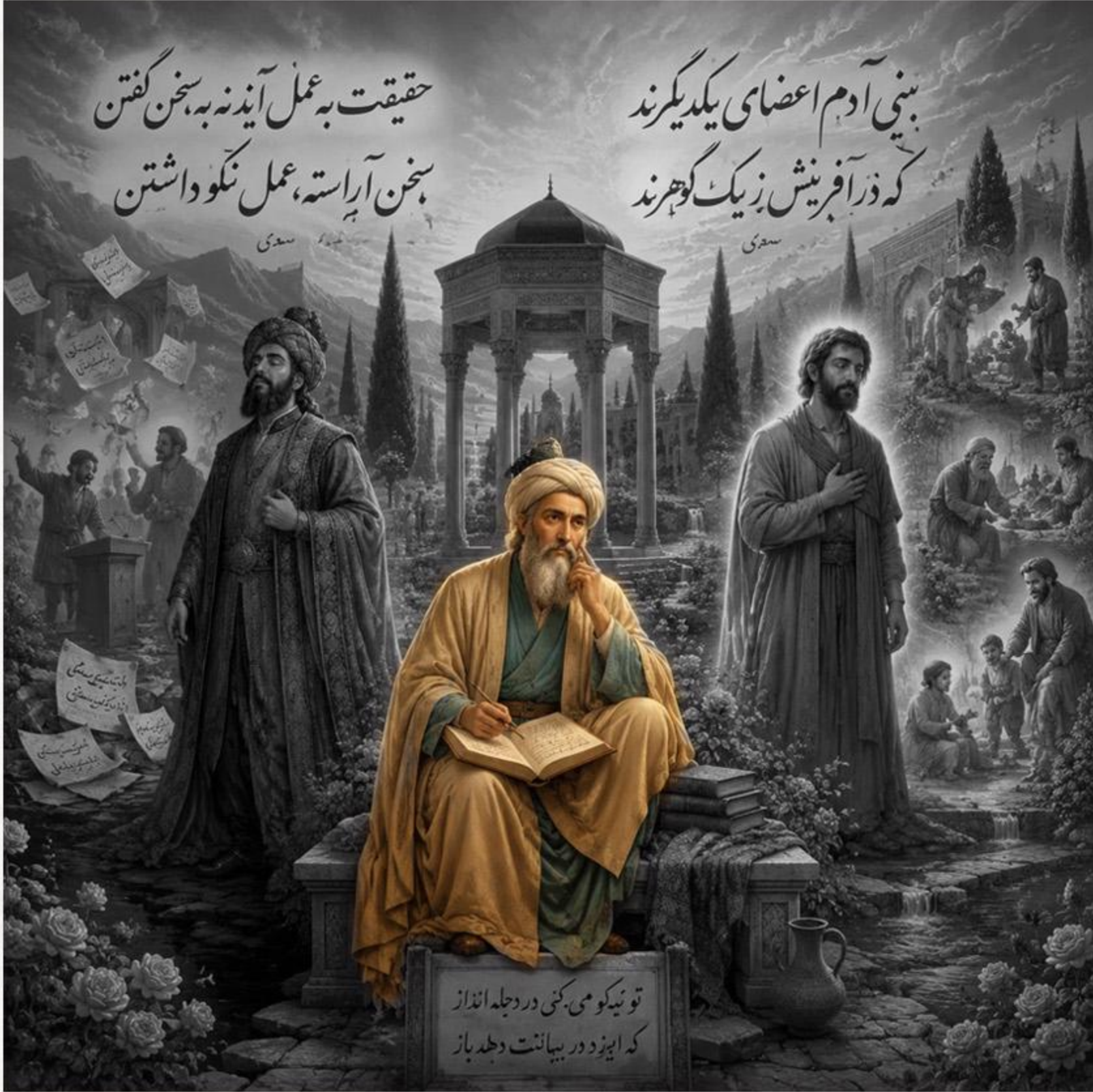
مختصات وهمی

عرض جغرافیایی هیچ کجا

طول جغرافیایی همین نزدیکی‌ها

ارتفاع از سطح انتظار: نامشخص

کدپستی: جایی میان دیروز و فردا



حکمت حکیم سعدی بزرگ راه نجات امروزمان

در میان سر و دمه‌های سعدی، ابیاتی هست که به روشنی از خطر فریب و ظاهر سازی می‌گوید:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
به عمل کار برآید به سخندانی نیست
دو صد گفته چون نیم کردار نیست

تحلیل و پیوند به امروز

سعدی هشدار می‌دهد که ظاهر آراسته، کلمات پرطمطراق و نمایش‌های پرزرق‌وبرق، جای حقیقت و عمل را نمی‌گیرد. فریب همیشه با چهره‌ای خوش سیم‌آید؛ با وعده، با شعار، با هیجان. اما آنچه جامعه را نجات می‌دهد نه سخن بلند، که کردار سنجیده و خردمندانه است. در سرزمین ما نیز تاریخ بارها صحنه‌ی آشوب، تزویر و کشاکش قدرت بوده است. گاه هیجان بر خرد غلبه کرده، گاه شعار جای گفت‌وگوی جمعی را گرفته و گاه میدان به آنان واگذار شده که با صدای بلندتر سخن گفته‌اند، نه با اندیشه‌ی ژرف‌تر. تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که عبور از این چرخه تنها با حکمت جمعی ممکن است؛ یعنی گفت‌وگو، مشارکت، مسئولیت‌پذیری و پرهیز از سادسازی مسائل پیچیده. اگر فریب با تصویر و صدا و شعار منتشر می‌شود، درمان آن نیز چیزی جز آگاهی نیست. آگاهی نه به معنای عصبانیت دائمی، بلکه به معنای فهم دقیق، نقد منصفانه و حضور فعال در میدان عمومی. میدان را خالی کردن، واگذاری آن به هیجان و تزویر است. پس همان‌گونه که سعدی می‌گوید، معیار باید «کردار» باشد، نه «گفتار». ما نیاز داریم خرد جمعی را تقویت کنیم، روایت‌های مسئولانه بسازیم و اجازه ندهیم خستگی یا سر خوردگی، ما را از نقش خود در ساختن آینده کنار بزند. گذار از آشوب، با فریاد بلندتر حاصل نمی‌شود؛ بافهم عمیق‌تر و عمل سنجیده‌تر ممکن است.

درختان، شبانه مهاجرت کردند

صبح امروز شهروندان متوجه شدند چند درختِ قدیمی از محل همیشگی‌شان رفته اند. روی یکی از کنده‌ها نوشته شده بود: «سایه هر احترام می‌خواهد.»

ازدواج، از حالتِ رؤیایی خارج و وارد بخشِ اقساط شد

سازمان مدیریت تعهدات اعلام کرد از این پس پیوندها با پیش‌پرداختِ امید و اقساطِ ماهانه‌ی درک و گذشت تحویل داده می‌شوند. در صورت تأخیر در پرداختِ احترام، جریمه‌ی سکوت اعمال خواهد شد.

قرارهای عاشقانه، به فضایِ ابری منتقل شدند

به دلیل کمبود نیمکت و افزایش قیمتِ قهوه، بسیاری از قرارها به «فضای ابری مجازی» کوچ کردند. کارشناسان هشدار دادند احتمالِ بارشِ سوءتفاهم در این فضا بالاست.

عقل، به دلیلِ استفاده‌نشدن خاک خورد



در انباری متروکه‌ای کشف شد که «عقل عمومی» سال‌هاست بدونِ باز شدن بسته‌بندی باقی مانده است. برخی پیشنهاد داده‌اند پیش از تاریخ انقضاء، از آن رونمایی شود.

راهکارهای بینهایت برای

پیوند دوباره جامعه و اقتصاد

پیوند اجتماعی معمولاً از شعارهای بزرگ شروع نمی‌شود؛ از کارهای کوچک و تکرار شونده شکل می‌گیرد. در دوره‌ای که اقتصاد ضعیف است و بسیاری از مردم درگیر معیشت اند، طبیعی است که انزوا و بی‌اعتمادی بیشتر شود. اما دقیقاً در همین زمان‌هاست که جامعه به شبکه‌های کوچک همکاری و ارتباط نیاز دارد. راه رهایی از انفعال، بازسازی همین پیوندهاست؛ از ساده‌ترین سطح تا شکل‌های سازمان‌یافته‌تر.

نخست: بازگشت به ارتباط‌های کوچک و واقعی

انزوا اغلب از قطع گفت‌وگو شروع می‌شود. ساده‌ترین گام این است که حلقه‌های کوچک گفت‌وگو دوباره شکل بگیرد: جمع‌های محلی، نشست‌های کتاب یا فیلم، گفت‌وگوهای حرفه‌ای در کافه‌ها، کتابخانه‌ها یا فضای مجازی. این جمع‌های کوچک دو کار مهم می‌کنند: احساس تنهایی را کم می‌کنند و امکان تبادل تجربه را فراهم می‌کنند. جامعه‌ای که با هم حرف می‌زند، کمتر دچار سوغفاهم و هیجان‌های خطرناک می‌شود.

دوم: شبکه‌سازی میان کسب‌وکارهای کوچک

در شرایط اقتصادی سخت، رقابت کور اغلب همه را ضعیف‌تر می‌کند. یکی از ساده‌ترین راه‌ها برای فعال ماندن اقتصاد محلی، همکاری میان کسب‌وکارهاست: معرفی متقابل مشتری، تولید بسته‌های مشترک خدمات، یا حتی خرید گروهی مواد اولیه برای کاهش هزینه‌ها. این نوع همکاری‌ها در بسیاری از شهرهای جهان به شکل «شبکه‌های محلی کسب‌وکار» شکل گرفته و به بقا در دوران رکود کمک کرده است.

سوم: استفاده هوشمندانه از فضای دیجیتال



دیجیتال مارکتینگ در چنین دوره‌هایی فقط ابزار فروش نیست؛ ابزار حفظ ارتباط است. کسب‌وکارها می‌توانند با تولید محتوای آموزشی، روایت تجربه‌های واقعی، معرفی مهارت‌ها و ایجاد گفت‌وگو با مخاطبان، رابطه‌ای پایدار با جامعه بسازند. این نوع ارتباط اعتماد می‌آورد؛ و اعتماد مهم‌ترین سرمایه در اقتصادهای بحران‌زده است.

ژورنال «بینهایت» - شماره ۱ **خبر فوری:** نقل قول زمانه: اتم‌ها نجوا می‌کنند

تقویم در حال محو شدن

روز نامعلوم از ماه فراموشی

سائل عبور بادھا

ساعت بیست و ششم بعد از ظهر

از اعماق هسته‌ها، خبری می‌رسد: «پیپیدیگ آتمرها، گشوده شد؛ شربت، اهرم قدرت شکرچی بافته است. این انرژی صلح‌آمیز» و عده جهانی روش‌تر از رزمزه می‌کنند. اما در این میان، پرسشی که سرکوت فضا طین‌انداز است: این «نور تازه» با چه وزنی بر شانه‌های کدام نسل فرود خواهد آمد؟

حرفہ نہایت

(آغاز هزارتوی تنهایی)

ضمیمہ: «آینہ بغداد»

تعداد صفحات: بینهایت آدرس: از اعماق همین جا؛ ماکاندوی ایرانی

مختصات وهمی

عرض جغرافیائی ہیچ کجا

طول جغرافیایی همین نزدیکی‌ها

ارتفاع از سطح انتظار: نامشخص

فصل سنگین حقیقت؛ اعلامیہ سخنگوی فتح ما کاندو

در دهکده فتنه‌شده ملاکاندو، سخنگو اعلام کرد: «فرمان اعدام کسانی که اقتصاد ما را فاسد کردند صادر شده است. برای حفظ نظم ابیدی، پس از مرگ هاشان را با سیمن می‌نندیم که هیچ‌کس نتواند پرواز کند؛ زیرا هر چیز سبک‌بال مروج است در غبار فراموشی گم شود یا بر باد ناپایداری برقصد.

برعکس، بیشتر آدم‌ها هر مرحله را کوچکتر از آن دیدند که بخواهند در برابرش بایستند. این، یکی از رازهای اصلی شدن غیر عادی است: هر تغییر، اگر بلندآوازی کافی کوچک باشد، به چشم نمی‌آید. آلمان پیش از جنگ جهانی دوم، فقط با یک سخنرانی یا یک انتخابات به آن‌جا نرسید که رسید؛ با مجموعه‌ای از جابه‌جایی‌های ریز رسید، با عادت کردنِ تدریجی مردم به چیزهایی که اگر یکجا و یکباره پیش روی‌شان گذاشته می‌شد، شاید به‌تازگی مقب‌ترفتند. بعد از به قدرت رسیدن هیتلر، بسیاری از دگرگونی‌ها در زندگی روزمره ابتدا در ظاهر «اداری» یا «موقتی» جلوه می‌کردند. حذف برخی مخالفان، محدود شدن بعضی صدها، تغییر در مناسبات کاری، فشارهای اجتماعی بر گروه‌هایی مشخص، و بعد، جدا کردن آدم‌ها از حقوق عادی‌شان؛ همه‌ی این‌ها یکباره به شکل فاجعه ظاهر نشد. هر قدم با توضیحی همراه بود: برای امنیت، برای ثبات، برای بازگرداندن نظم، برای حفظ منافع ملی. و چون هر قدم برای خودش توجیهی داشت، جامعه کمتر متوجه شد که مجموع این قدم‌ها دارد او را به کجا می‌برد. ما تا یک روز دید که صاحب مغازه، بی‌آنکه توضیح زیادی بدهد، نام یکی از همکاران قدیمی را از دفتر سفارش‌ها حذف کرده است. چند هفته بعد فهمید که آن زن دیگر قرار نیست برگردد، چون «به صلاحش نیست» در آن‌جا کار کند. کسی اعتراض نکرد. نه از آن رو که همه موافق بودند، بلکه چون هر کس فکر می‌کرد حالا وقت درگیر شدن نیست، هر کس برای خودش دلیلی داشت: باید اجازه دهم، باید از بچه‌ها مراقبت کنم، باید سرم به کار خودم باشد، باید صبر کنم. بینم اوضاع به کجا می‌رسد. در ظاهر، این‌ها جمله‌های معقولی‌اند؛ حتی انسان‌اند. اما تاریخ بارها نشان داده که حکومت‌های خطرناک دقیقاً از همین معقول بودن ترس و سکوت تغذیه می‌کنند. یکی از تراژدی‌های جامعه‌ی آلمان در آن سال‌ها این نبود که همه به ایدئولوژی نازی باور داشتند؛ چنین چیزی واقعیت نداشت. تراژدی بزرگ‌تر این بود که شمار زیادی از مردم، به مرور، به دیدن نشانه‌های خطر عادت کردند. آن‌قدر به وضعیت خو گرفته بودیم که خطر، دیگر خطر به نظر نمی‌رسید. بسته شدن روزنامه را به «مشکل قانونی»، کنار گذاشتن استاد را به «مسئله شخصی» و ناپدید شدن همسایه را به «سفر» نسبت می‌دادیم. ذهن انسان برای ادامه دادن زندگی، توان گفت‌انگیزی در عادی‌سازی امر غیر عادی دارد؛ توانی که در روزهای عادی به کار بیا می‌آید، اما در زمانه‌های سیاسی خطرناک، به ضعف بزرگ اخلاق جامعه بدل می‌شود. این سازوکار فقط به آلمان دهه‌ی ۱۹۳۰ محدود نیست؛ امروز هم لحن‌های خشن، تحقیر گروه‌ها، دروغ‌های آشکار، و کم‌رنج شدن حساسیت نسبت به بی‌عدالتی، نه با اِجبار مستقیم، که آرام‌آرام و با تکرار و عادت، وارد زندگی ما می‌شوند و آنچه روزی تکان‌دهنده بود، کم‌کم «طبیعی» جلوه می‌کند. ابتدا چیزی ما را شوکه می‌کند، بار دوم آرامان می‌دهد، بار سوم درباره‌اش بحث می‌کنیم، و بار چهارم از کنارش رد می‌شویم. این همان لحظه‌ای است که باید ترسید: نه وقتی جامعه هنوز فریاد می‌زند، بلکه وقتی دیگر شانه بالا می‌اندازد.

عادی شدن غیرعادی



چگونه خطوط قرمز، آرام و بی صدا جابه جا می شوند

در بهار ۱۹۳۳، «مارتا روزنفلد» هنوز باور نمی‌کرد که شهرش واقعاً عوض شده باشد. او در یک خیاطی کوچک در برلین کار می‌کرد، زنی دقیق و کم‌حرف بود که عادت داشت دکمه‌های افتاده را بی‌نقص سر جای‌شان بدوزد و برای هر سفارش، پارچه را چند بار زیر نور بگیرد تا مبادا رنگ‌های از نقص در آن مانده باشد. جهان برای مارتا تا مدت‌ها از همین جزئیات ساخته می‌شد: ساعت باز شدن مغازه، سلام همسایه‌ها، قیمت نان، راه کوتاه تا خانه، و گل‌دان کوچکی که پشت پنجره می‌گذاشت. سیاست، تا وقتی که به این چیزهای کوچک دست نمی‌زد، انگار دور بود؛ شلوغی‌ای بود در سطح بالا، در روزنامه‌ها، در سخنرانی‌ها، در جاهایی که مردم عادی فقط از دور دربارشان حرف می‌زنند. اما تغییرات بزرگ، اغلب همین‌طور آغاز می‌شوند: نه با انفجار، بلکه با دست بردن در همان جزئیات کوچک. اول، چند چهره‌ی تازه در خیابان پیدا شدند؛ جوان‌هایی با یونیفورم که قبلاً هم بودند، اما حالا تعدادشان بیشتر شده بود و راه رفتن‌شان انگار معنای دیگری داشت. بعد، چند مغازه دیگر آن تابلوهای آشنان‌اندند.

بعد، مشتری‌های قدیمی آرام‌تر حرف زدند و اسم بعضی‌ها را آهسته‌تر به زبان آوردند. بعد، کسی در صف نانواپی جوگی گفت که چند ماه قبل اگر می‌گفت، شاید با خندهی جمعی رویه‌رو می‌شد، اما حالا چند نفر فقط لبخند زدند و یکی هم زیر لب تأیید کرد. مارتا آن روز، وقتی به خانه برگشت، به خودش گفت: «چیز مهمی نیست. آدم‌ها همیشه در بحران‌ها کمی تندتر می‌شوند.» همین جمله، در شکل‌های مختلف، آن سال‌ها بارها در خانه‌های آلمان تکرار شد. هیچ‌کس از همان روز اول بیدار نشد و نگفت حالا وارد تاریکی شده‌ایم.

اکنون ایران؛ در آستانه‌ی تکرار یا امکان عبور؟

بهرانِ امروز بیش از هر زمان دیگری در وضعیتِ ایستاده به باید خود را نه فقط در آینده‌ی اکنون، بلکه در آینده‌ی تاریخ نیز تماشا کند. جامعه‌ای که زیر فشار فرسایش

A black and white photograph of a busy street scene in London, featuring shops like 'THE DAILY GRIND' and 'THE BOOK NOOK'. The sky is cracked and crumbling, revealing a bright blue sky with a sun, suggesting a digital or augmented reality overlay.

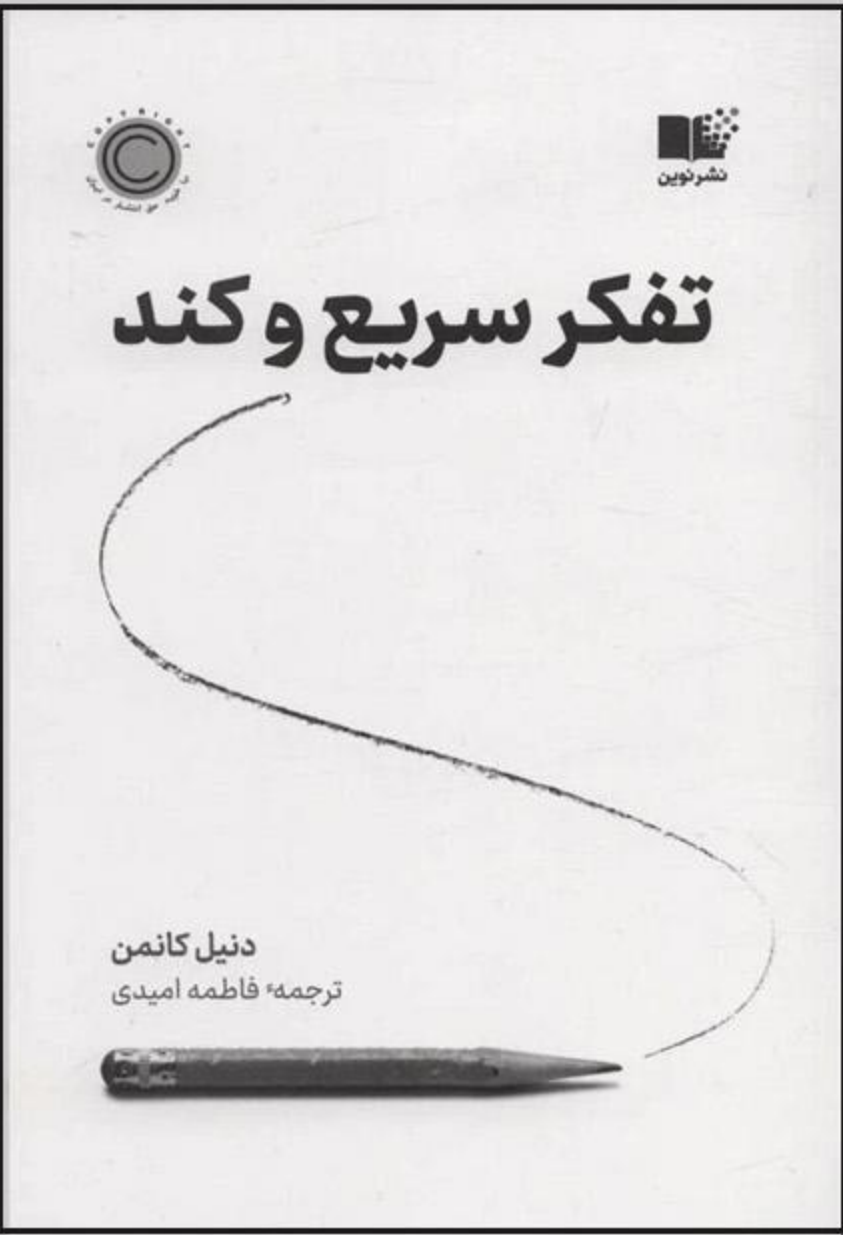
ن امر غیرعادی. این همان لحظه‌ای است که بحران دیگر فریاد نمی‌دهد، در پذیرش تدریجی آنچه روزی غیرقابل‌پذیرش بود. تاریخ بارها به جمعی، با بی‌تفاوتی، با عقب‌نشینی ذهن‌ها و با میدان دادن به صدهای

« تنها یک نقل قول آشنا نیست؛ یک دستور بقاست. فراموشی تاریخی، هفتاد و هشت ساله، و قوی تجربه‌های تلخ پیشین از حافظه‌ی عمومی حذف می‌شوند، جامعه را زیبایی خطرناکِ نظم‌های ظاهراً نجات‌بخش، در برابر هیجان‌هایی که در آن نه تحمل، اکنون ایران، اکنون تصمیم است، نه فقط تصمیم دولت و بکارها، دانشگاهیان و شهروندان. همه‌ی ما به شکلی در حال ساختن و تکرار خطاها هموارتر می‌شود. اگر میدان عمومی خالی شود، آن را بدهند، هیجان می‌پراکنند. جامعه‌ی خسته، اگر به حال خود رها شود، طوری بزرگ‌تر باشد.

ما به آگاهی نیاز داریم، اما نه آگاهی فلج‌کننده؛ به حافظه نیاز داریم، چیز را در بن‌بست تصویر کند. مسئله‌ی اصلی این است که چگونه از دل تاریخ زمانی تکرار می‌شود که جامعه از یادآوری، تحلیل و عمل دست میان آشوب روایت‌ها، صدای ساخت که نه تسلیم باشد و نه متوهم؛ ز دارد؛ به جامعه‌ای که از تجربه‌های تلخ خود درس بگیرد، از فریب‌های پدر فریاد می‌زنند؛ گاهی آنان می‌سازند که عمیق‌تر به یاد می‌آورند، چار به تکرار نباشیم.

پیشنهاد کتاب: برای مدیران و بدنه توسعه

کتاب: «تفکر سریع و کند» - دنیل کانمن



انسان می‌دهد چگونه خطاهای ذهنی، سوگیری‌ها و تصمیم‌های عجولانه می‌نهند مسیر سازمان‌ها و حتی جامعه را منحرف کنند. بسیاری از بحران‌ها ناشی از شکلی می‌گیرند که افراد یا نهادهای بدون بررسی عمیق، تحت تأثیر جو عمومی، ترس یا هیجان تصمیم می‌گیرند. خواندن این کتاب کمک می‌کند ایران‌پاد بگیرند چگونه میان واکنش‌های فوری و تحلیل‌های سنجیده مبادل برقرار کنند؛ چگونه در شرایط فشار و خستگی جمعی، تصمیم‌هایی درند که بر پایه داده و خرد باشد، نه صرفاً احساس. در زمانه‌ای که سرعت خبر و هیجان اجتماعی بالاست، شاید مهم‌ترین مهارت مدیریتی این باشد: توانایی مکث، فکر کردن و تصمیم گرفتن با ذهنی آرام و دقیق.

سر تیتھر خبرها :

حقیقت، با عذر بدحجابی از رسانه‌های خبری اخراج شد

خنگوی «ستادِ انتظامِ روایت» اعلام کرد حقیقتِ به‌دلیل «پوشش» اجازهِ حضور در برخی برنامه‌ها را مناسب و شفافیتِ بیش از حد» فقط واقعیت‌های پوشیده و مناسبِ نواده‌پخش می‌شوند.

کارمندان، رسانه‌ا‌علام کردند سرکار فقط برای استراحت از زندگی شخصی می‌آیند



نظرسنجی تازه‌ای، تعداد زیادی از کارمندان اعتراف کردند
 بی‌ط‌کار، برایشان شبیه «آسایشگاه روزانه» است؛ جایی برای فرار
 ق‌ت از قسط، ترافیک، دعوا و اخبار. رئیس اداره قول داده
 ایط فرار را تسهیل کند.

اعتراضات، بامجوز کامل در اتاق خواب برگزار شد

امات تأکید کردند شهروندان حق دارند هر چه قدر می‌خواهند اراضی باشند، مشروط بر این‌که در دل، در ذهن و حداکثر زیر پتو تراض کنند. خروج نارضایتی به فضای باز، همچنان نیازمند بررسی‌شناسی است.

رومادرها، خاطرات کودکی شاد را از فرزندان پنهان کردند

مطالعه‌ای میدانی مشخص شد بسیاری از والدین، خاطرات بازی در چاه، مدرسه‌ی ارزان و آینده‌ی قابل پیش‌بینی را از فرزندان خود مخفی می‌کنند تا دچار «حسرت مقایسه‌ای» نشوند.



ژورنال «بینهایت» — شماره ۱ **خبر فوری: نقل قول زمانه: اتم‌ها نجوا می‌کنند**

تقویم در حال محو شدن

روز نامعلوم از ماه فراموشی

سال عبور بادها

ساعت بیست و ششم بعداز ظهر

تعداد صفحات: بینهایت
آدرس: از اعماق همین‌جا؛ ماکاندوی ایرانی

ضمیمه: «آینه بغداد»

بینهایت

(آغاز هزارتوی تنهایی)

که هانس فهمید «سیستم جدید» نه یک سیاست‌گذرا، بلکه واقعیتی ثابت شده است. وینر، وقتی رفت، حتی دفترش را قفل نکرد؛ انگار خودش هم می‌دانست مدت هاست حضورش تحمل شده، نه پذیرفته. ایلزه هم دیگر آن زنی نبود که با اضطراب قبض برق را نگاه کند. حالا آرام تر به نظر می‌رسیدآرامشی عجیب، شبیه کسی که از فکر کردن خسته شده. می‌گفت: «حداقل نظم برقرار شده.» اما هانس می‌دانست این نظم، بهایی داشت که هنوز کامل دیده نمی‌شد. او برای ایلزه از وینر گفت، از تغییراتی که در مدرسه دیده بود. ایلزه لحظه‌ای مکث کرد، اما بعد شانه بالا انداخت: «کاری از دست ما برنمی‌آید. بهتر است فقط مراقب باشیم.» این «مراقب باشیم» همان جمله‌ای بود که بعدها بسیاری از مورخان نقطه‌ی اصلی شکست جامعه در برابر قدرت‌های تندرو دانستند نه مخالفت نکردن، بلکه مراقبت از خوددر برابر ریسکِ مخالفت.

از آن پس دیگر نیازی به پنهان‌کاری نبود. انتخابات بیشتر تشریفاتی شده بود، اعتراض‌ها کم‌رنگ، رسانه‌ها هم صدا، و سیاست جای خود را به ساختاری سخت و بی انعطاف داده بود. مهم سر عت حوادث نبود؛ پایه‌ها چنان بسته شده بود که دیگر کسی توان تغییر نداشت. آن شب هانس کنار ایلزه فهمید کشورش دیگر در اتاق انتظار نیست؛ وارد اتاق شده که درهایش از داخل باز نمی‌شود. نه اینکه کسی نفهمیده باشد فقط همه گمان کرده بودند هنوز وقت هست، هنوز می‌شود جلو فاجعه را گرفت. اما هشدارها هرگز روشن آغاز نمی‌شوند؛ وقتی آدم‌ها می‌فهمند دیر شده، همه‌چیز هنوز عادی به نظر می‌رسد.

امروز هم بسیاری از وضعیت‌های جهانی شبیه اتاق انتظارند: بحران‌های پ‌دپی، خستگی جمعی و عادی شدن چیزهایی که زمانی ناممکن به نظر می‌رسیدند. تجربه‌ی آلمان دهه‌ی ۱۹۳۰ نشان می‌دهد خطر واقعی نه آغاز بحران، بلکه زمانی است که جامعه به آن عادت می‌کند وقتی مردم می‌گویند «فعلاً سکوت کنیم» یا «شاید بهتر شود». همان‌ج‌اره بازگشت آرام‌آرام ناپدید می‌شود.

هانس سال‌ها بعد نوشت: «ما فکر می‌کردیم فاجعه با یک اتفاق بزرگ شروع می‌شود؛ اما از وقتی آغاز شد که دیگر هیچ‌کس احساس نکرد باید کاری بکند.» شاید لحظه‌ی دیر شدن همان زمانی باشد که همه خیال می‌کنند هنوز وقت هست.

از خاکستر تا شکوفایی

وقتی جنگ جهانی دوم به پایان رسید، آلمان و ژاپن تنها شکست نخورده بودند؛ آن‌ها عملاً بر زمین افتاده بودند. شهرها بزرگ به تلی از آوار تبدیل شده بود، کارخانه‌ها خاموش بودند، زیرساخت‌ها فروپاشیده و اعتماد ملی زخمی عمیق برداشته بود. در آلمان، خیابان‌های برلین میان دیوارها سوخته و ساختمان‌های فروریخته گم می‌شدند و در ژاپن، نام هیروشیما و ناگازاکی برای همیشه به نماد هشدارِی دردناک در تاریخ بشر تبدیل شد. برای بسیاری از ناظران آن زمان تصور اینکه همین دو کشور روزی به موتورهای صنعتی جهان تبدیل شوند، تقریباً غیر ممکن به نظر می‌رسید. اما آنچه مسیر این دو جامعه را تغییر داد، تنها بازسازی شهرها و کارخانه‌ها نبود؛ تغییر در فهم جمعی آن‌ها بود. تجربه ی جنگ به آن‌ها نشان داد که چرخه‌ی خطرناکی از ملی‌گرایی افراطی، انزواء، نظامی‌گری و رقابت‌های ویرانگر می‌تواند در کوتاه‌مدت احساس قدرت و غرور ایجاد کند، اما در نهایت سرانجامی جز فروپاشی ندارد. همین آگاهی تدریجی بود که به مرور راه دیگری را پیش رویشان گذاشت؛ راهی که به‌جای هیجان‌های پرهزینه، برنظم، تولید، دانش و همکاری با جهان تکیه داشت.

آلمان با اصلاحات عمیق اقتصادی، ثبات پولی و پیوند با بازارهای جهانی، به مسیر «معجزه اقتصادی» قدم گذاشت. ژاپن نیز با تمرکز بر کیفیت صنعتی، نظم سازمانی و سرمایه‌گذاری در آموزش و فناوری، از ویرانی به یکی از قطب‌های تولید و نوآوری جهان بدل شد. آن‌ها دریافتند قدرت واقعی نه در شعار، بلکه در صنعتی دقیق، دانشی روبه‌رشد و اقتصادی قابل اعتماد است. مهم‌ترین تغییر شان پذیرش این درس بود که اگر از گذشته نیاموزی، هزینه‌اش را دوباره می‌پردازی. با همین نگاه، انرژی ملی را از رقابت‌های ویرانگر به سازندگی بردند و چند دهه بعد، به ستون‌های صنعت جهانی تبدیل شدند.

اگر طبیعت را معلمی بزرگ بدانیم، روشش ساده است: یا با تجربه می‌آموزیم یا با پیامدها. تاریخ هم همین‌گونه عمل می‌کند. ملت‌ها فرصت دارند مسیر شان را اصلاح کنند، اما اگر نشانه‌ها را نادیده بگیرند، هزینه‌ها سنگین‌تر بازمی‌گردد. آلمان و ژاپن بهای بزرگی پرداختند، اما زمانی به بلوغ رسیدند که فهمیدند تکرار آن مسیر دیگر ممکن نیست. امروز نیز بسیاری از جوامع از جمله جامعه‌ی ما با چالش‌هایی روبه‌رو هستند؛ فاصله از همکاری‌های جهانی، نوسان‌های سیاسی، فرسایش اعتماد عمومی و عقب‌ماندگی در زیرساخت و فناوری. این‌ها فقط مشکلات اقتصادی نیستند؛ نشانه‌هایی‌اند از مسیری که اگر اصلاح نشود، می‌تواند سال‌ها فرصت را از یک جامعه بگیرد.

تاریخ نشان می‌دهد هیچ سر‌نوشتی از پیش بسته نشده است. همان‌گونه که آلمان و ژاپن از دل ویرانی به مسیری تازه رسیدند، هر جامعه‌ای نیز می‌تواند با آگاهی جمعی راه خود را تغییر دهد. آغاز این تغییر معمولاً زمانی است که جامعه به جای کشمکش‌های فرساینده، انرژی خود را صرف آموزش، مهارت، ثبات نهادی و بازسازی اعتماد می‌کند.

شکوفایی حاصل حادثه نیست، بلکه نتیجه‌ی انتخابی آگاهانه است: آموختن از گذشته و ساختن آینده. در نهایت پرسش همیشه یکسان است آیا جامعه آماده است از تجربه‌هایش درس بگیرد و مسیر تازه ای آغاز کند، یا همان درس‌ها را با هزینه‌ای سنگین‌تر تکرار خواهد کرد؟

فصل سنگین حقیقت؛ اعلامیه سخنگوی فتح ماکاندو

در دهکدهٔ فتح‌شدهٔ ماکاندو، سخنگو اعلام کرد: «فرمان اعدام کسانی که اقتصاد ما را فاسد کردند صادر شده است. برای حفظ نظم ابدی، پس از مرگ دهانشان را با سیمان می‌بندیم تا روح ناپاکشان نتواند پرواز کند؛ زیرا هر چیز سبک‌بال ممکن است در غبار فراموشی گم شود یا بر باد ناپایداری برقصد.

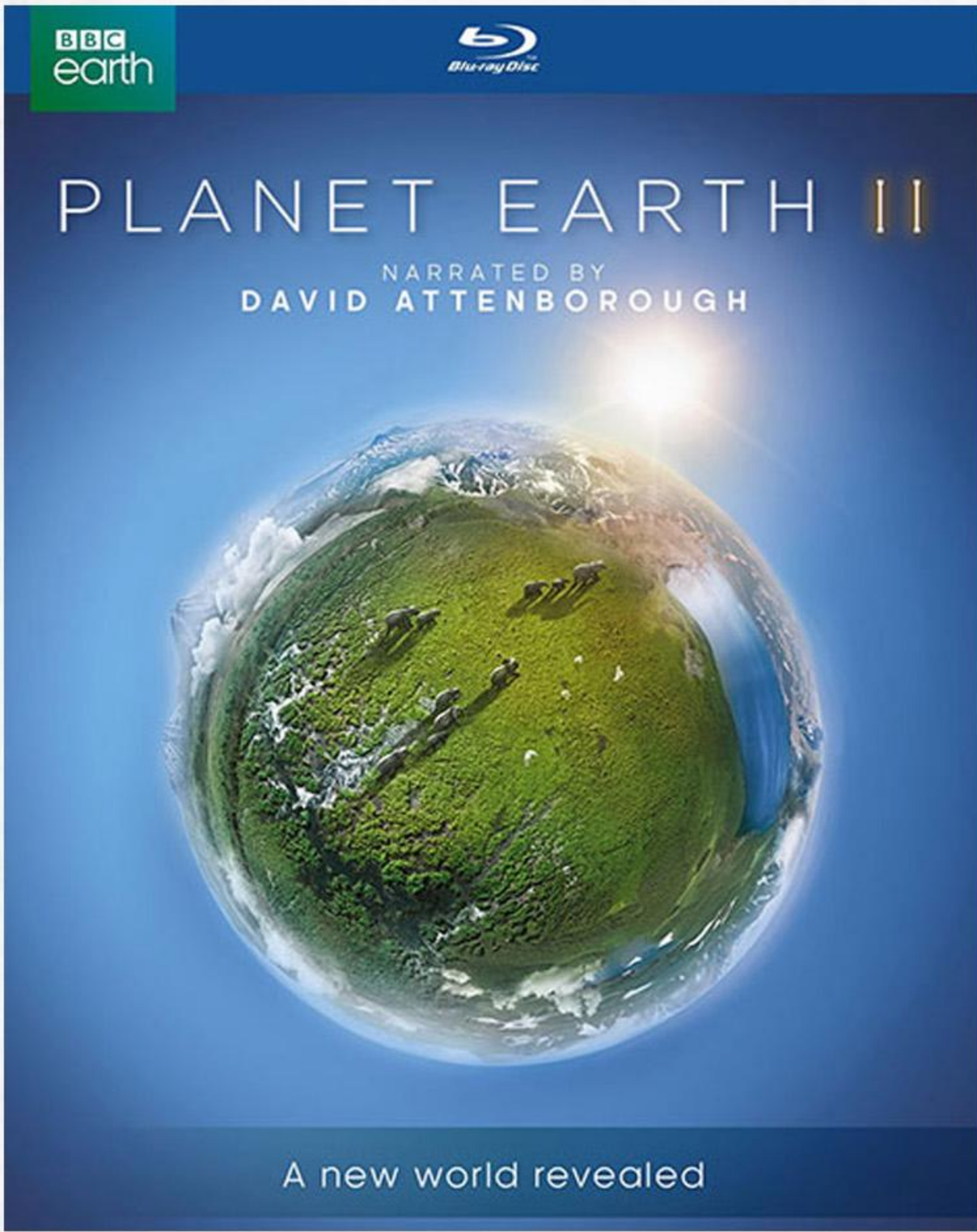
مختصات وهمی

عرض جغرافیایی هیچ کجا

طول جغرافیایی همین نزدیکی‌ها

ارتفاع از سطح انتظار: نامشخص

کدپستی: جایی میان دیروز و فردا



تماشای زمین؛ دعوتی برای یک پایان آرام

Planet Earth II - BBC Natural History Unit - David Attenborough

گاهی بهترین کاری که می‌توان برای حالِ خوب انجام داد، فقط تماشا کردن است. نه داستانی پیچیده، نه تحلیلی جدی، نه فلسفه‌ای سنگین؛ فقط نگاه کردن به زیبایی خالص جهان. برای چنین لحظه‌ای، مستند «سیاره زمین ۲» ساختهٔ بی‌بی‌سی انتخابی درخشان است. این مجموعه شما را به دورترین و بکرترین گوشه‌های سیاره می‌برد؛ از جزایر پوشیده در مه تا کوهستان‌های بلند، از جنگل‌های انبوه تا اقیانوس‌هایی که تا افق ادامه دارند. دوربین‌ها با صبری شگفت‌انگیز حرکت پرندگان در آسمان، بازی نور بر سطح آب، دویدن حیوانات در دشت‌های باز و سکوت باشکوه طبیعت را ثبت کرده اند. تماشای این تصاویر بیش از هر چیز یادآوری ساده‌ای است: زندگی، در اصل، پدیده‌ای شگفت‌انگیز است. جهانی که در آن هستیم پر از جزئیاتی است که اگر لحظه ای مکث کنیم و ببینمشان، می‌توانند آرامش عمیقی به ما بدهند. شاید بد نباشد در پایان یک هفته، کمی از هیاهوی خبرها و بحث‌ها فاصله بگیریم، پنجره‌ای به سوی زمین باز کنیم و فقط تماشا کنیم. گاهی همین نگاه ساده کافی است تا یادمان بیفتد که این جهان زیباست و زندگی، با همه پیچیدگی‌هایش، چیزی است که می‌توان بیشتر قدرش را دانست.



در هفته نامه سوم بینهایت خواهید خواند :

در شماره‌ی بعدی «بینهایت» سفری متفاوت را آغاز می‌کنیم؛ سفری به جهانی که هرچند با چشم دیده نمی‌شود، اما سر‌نوشت تمام رشدها، زایش‌ها و تحول‌ها در آن رقم می‌خورد: جهان شگفت‌انگیز سلول‌ها. در این دورنگاری علمی، از درون کوچک‌ترین واحدهای حیات عبور می‌کنیم تا ببینیم چگونه هماهنگی، تقسیم، سازگاری و ترمیم در مقیاسی میکروسکوپی، بنیان تمام شکوفایی‌های بزرگ را می‌سازد. از منطق رشد در طبیعت تا رمزهای توسعه در بدن موجودات زنده، این بار می‌کوشیم از دریچه‌ی زیست‌شناسی به یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های جهان نگاه کنیم: چگونه زندگی می‌آموزد رشد کند؟ همراه ما باشید در این سفر هیجان‌انگیز به قلمرویی که در سکوت و ظرافت، آینده ی حیات را شکل می‌دهد.